



بسم الله الرحمن الرحيم

## مقدمه

بحث کتب ضلال را در حدی که با بحث ما ارتباط دارد و با یک نگاه کلی مطرح کردیم مقاله‌ای بود که از نظر ترتیب مباحث و ذکر منابع و استقصا ادله از جهات تتبعی، مقاله خوبی است گر چه نکات تازه و مهم فقهی و استدلالی خاصی ندارد ولی معلوم است که روی آن زحمت کشیده‌اند از نظر شناخت منابع و نشان دادن سیر تطور تاریخی مسئله، مقاله ارزشمندی است و همین‌طور در مکاسب محرمه‌هایی که وجود دارد، بحث خیلی دامن‌دار است، ما وارد دامنه وسیع بحث نمی‌شویم در حد اینکه آیا یک جهت شرعی خاصی در باب فراگیری یا حفظ کتب ضلال داریم یا نداریم؟ ادعای ما این است که در بحث تعلم، خواندن، فراگیری و حفظ کتب ضلال دلیل خاص شرعی نداریم و از باب مقدمه بیش از آنچه عقل می‌فهمد که در یکی از آن چند صورت اشکال پیدا بکند، عنوان شرعی خاصی نداریم که حفظ یا تعلم آن بما هوهو حرام است و اعدام آن به‌طور مطلق لازم است

## مدعا

به عبارت دیگر مدعای ما شامل سه جهت می‌شود؛

- یکی اینکه عقل به لزوم قلع ماده فساد از باب مقدمه حرام حکم می‌کند و وقتی که بحث مقدمه حرام می‌آید در آن فرمول کلی که مقدمه حرام مطلقاً حرام نیست، مگر در یکی از آن چند صورت، این یک ادعا است که باب کتب ضلال، حفظ و تعلم و خواندن و فراگیری آن این عناوین هم در بحث مقدمه حرام می‌آیند، مقدمه حرام هم یک فرمول کلی دارد که گفته شد؛
- ادعای دوم این است که ادله شرعی هم که در این بحث هست چه ادله‌ای که به عناوین عامه آمده مثل احیای باطل و چه ادله‌ای که به عناوین خاصه که با بحث ارتباط پیدا کرده معمولاً تمام نیست، اگر هم تمام شد از آن اطلاقی بیرون نمی‌آید و اطلاقی در حفظ کتب ضلال و تعلم و فراگیری آن نیست؛
- ادعای سوم این است که یک جنبه شرعی خاصی نیاوردند، ارشاد به همان فهم عقل است که یک قدم بالاتر می‌آید، که در حدی که وسع و مجال مباحث ما است به بعضی از ادله اشاره کردیم.



## نتیجه بررسی آیات

در مقاله آیین پژوهش در ادله‌ای که مطرح شده بود به‌خوبی استقصا کرده و مطالعه آن خوب است و ما به همه ادله نمی‌پردازیم ادله مهم آن را بررسی می‌کنیم، در ادله بعد از دو سه عنوان عام دو آیه شریفه بود که روی آن‌ها بحث کردیم و هیچ‌کدام ربطی به بحث ما نداشت، یکی هم که ربط داشت مقید بود، نهایتاً به عنوان مقدمه اشتراء لهوالحدیث محل اشکال می‌شد، این هم در مورد آیات که نتیجه گرفتیم.

## بررسی روایات

در بخش روایات از روایات مختلف و متعددی که به آن‌ها استدلال شده، مهم‌ترین آن دو سه روایتی است که عرض می‌کنم؛

### روایت عبدالملک بن اعین

یکی روایت عبدالملک بن اعین است - که مشهور می‌گویند اعین است - این‌ها از خاندان زرارة بن اعین هستند ظاهراً خود زراره بوده و دو سه برادر او و تازه‌مسلمان هم بودند ولی همه از رجال شدند و بچه‌های آن‌ها هم معمولاً افراد برجسته‌ای بودند، این روایت در وسائل جلد ۸ باب ۱۴ از ابواب آداب سفر الی الحج، حدیث ۱ که در وسائل‌های ۲۰ جلدی صفحه ۲۶۸ است.

این روایت در باب نجوم است که خدمت حضرت، عرض می‌کند که من وقتی می‌خواهم سفر بروم، به طالع و نجوم نگاه می‌کنم و بر اساس آن‌ها اقدام می‌کنم، حضرت می‌فرماید که نگاه به این‌ها می‌کنی صدقه‌ای بده و برو خیلی اعتنا نکن، اینجا حضرت سؤالی می‌کند «فَقَالَ لِي تَقْضِي؟» بعد از طرح سؤال ایشان، عبدالملک بن اعین - که از خاندان زراره است - می‌گوید امام به من فرمودند؛ که بر اساس آن حکم می‌کنی و عمل می‌کنی؟ قلت نعم، گفتم بله من این‌طور عمل می‌کنم فقال (ع): «أَحْرِقْ كُتُبَكَ»<sup>۱</sup> می‌فرماید: کتابهای نجومت را بسوزان، بعد از این سؤال می‌کند که من نگاه در طالع و نجوم می‌کنم و آن‌ها را دوست دارم و در هنگام عزم بر یک سفر به آن‌ها نگاه می‌کنم، امام

۱ - وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص: ۳۷۰.



می‌فرماید که این را ملاک عمل قرار دهی و قضاوت به آن می‌کنی و معتقد به آن هستی؟ می‌گوید بله حضرت می‌فرماید: پس کتاب‌هایت را بسوزان.

### بررسی دلالی روایت

استدلالی که به این حدیث می‌شود این است که گر چه این حدیث در باب نجوم است اما قابل تنقیح مناط و الغاء خصوصیت است نجوم هم در اینجا عنوان خاصی ملحوظ نیست به لحاظ اینکه جزء کتب ضلال هست و خلاف واقع و گمراه‌کننده است از آن باب حضرت این را می‌فرماید. پس:

اولاً: برای استدلال به این باید الغاء خصوصیت و تنقیح مناط بکنیم و بگوییم علم نجوم از باب ضلال هست و کتب علم نجوم از باب کتب ضلال هست، اگر الغاء خصوصیت بکنیم، حضرت می‌فرماید چون کتب ضلال شد، پس این‌ها را بسوزان و اعدام کن، طبعاً به این معنا است که خواندن، فراگیری و حفظ این‌ها جایز نیست -در پرتو عرض بکنم که ما به حق نشر کتب ضلال و علوم ضلال مضر و تعلیم آن را جدا بحث می‌کنیم یک بار دیگر با یک نگاه دیگر در آینده ممکن است به بعضی از این‌ها بپردازیم فعلاً آن چیزی که مربوط به تعلم و حفظ و این نوع مسائل برمی‌گردد - این تقریب استدلال به این حدیث است در بررسی حدیث نکاتی با یک تقریر و تحلیل خاصی عرض بکنم به این ترتیب یک بحث در سند حدیث است که در من لایحضر الفقیه آمده، مرحوم صدوق این روایت را نقل کرده و می‌گوید باسنادی الی عبدالملک بن اعین، که سند مرحوم صدوق به عبدالملک بن اعین سند مؤتقی است و مورد اعتبار است، فقط راجع به خود عبدالملک بن اعین بحث است و علت این است که توثیق خاصی ندارد و عبدالملک بن اعین را باید با یک توثیق عامی درست کرد که تردیدی پیدا کردم که جزء رجال ابن ابی عمیر یا صفوان است و هرکدام باشد پاره‌ای از مبانی، قابل توثیق است و به نظر می‌آید که از این جهت درست باشد. از این جهت کسانی مثل مرحوم آقای خوئی یا آقای تبریزی که تعبیر به حسنه می‌کنند و موثقه نمی‌کنند علت این است که آن‌ها توثیق عام رجال ابن ابی عمیر قبول ندارند و الا اگر این توثیق عام درست باشد -که به نظرم درست است- آن وقت نباید این را حسنه گفت و بایستی گفت موثقه، توثیق عام دارد، شاید جزء رجال کامل الزیارات هم باشد، به هر حال ما توثیق خاص نداریم، توثیق عام هم یا از رجال اصحاب اجماع مثل ابن ابی عمیر و صفوان و این‌ها است یا کامل الزیارات و چیزهای دیگر. در این توثیق‌های عام، به نظر ما در بین ده حدیث دو تا خیلی قابل اعتماد است؛ یکی



رجال این ابی عمیر و یکی هم قاعده تعویض سند که باید جای خود بحث شود به نظر می‌آید سند این مشکل نداشته باشد.

## بررسی حدود دلالت

اگر بخواهیم حدود دلالت این را از نظر دلالتی بررسی بکنیم:

### نکته اول

اولاً اطلاق ندارد که اعدام کتب ضلال به‌طور کلی به‌عنوان مطلق لازم است و وجوب دارد، به‌وضوح در خود روایت بعد از این‌که راوی طرح سؤال می‌کند امام می‌فرماید: هل تقضی؟ اگر این کتاب‌ها منشأ حکم تو است و بر اساس آن حکمی می‌کنی، آن حکم درست نیست؟ یا نه؟ این نشان می‌دهد که اطلاقی ندارد که پاره‌ای از فقها می‌خواهند ادعا بکنند که محو کتب ضلال به‌طور کلی لازم است که اطلاقی در آن نیست، فقط در صورتی‌که این کتاب‌ها مبنای حکم شخص قرار گرفته باشد امام می‌فرماید: «أُحْرِقُ» اطلاق را همه گفته‌اند کسی شکی در این ندارد، در صورتی هم که این کتاب‌ها مبنای احکامی شده است آن احکام مقبول شرع نیست، مبنا شده برای اینکه حکم می‌کند و بر اساس آن بخواهد زندگی یا ایاب و ذهاب و سفر و حضر خود را تنظیم بکند در این صورت حضرت می‌فرماید که «أحرق کتبتک».

پس نکته اول این بود که اطلاقی در آن نیست.

### نکته دوم

نکته دوم این است که «أُحْرِقُ کُتُبُکَ»، همانطور که عده‌ای از جمله آقای تبریزی می‌گویند سؤالی که در «أُحْرِقُ کُتُبُکَ» وجود دارد این است که آیا احرق مولوی است یا ارشادی است؟ یعنی خصوصیتی روی سوزاندن کتاب است یا اینکه به دلیل اینکه این شخص چنان وابستگی پیدا کرده که تا وقتی که این‌ها باشد بنا دارد بر اساس آن احکام باطلی را کشف بکند و مبنای عمل خود قرار دهد، چون این حالت را پیدا کرده می‌گوید کتابت را بسوزان، این «أُحْرِقُ کُتُبُکَ» در واقع ارشاد است؛ یعنی حکم تازه‌ای نیست. عقل می‌گوید که هرگاه حفظ یک کتابی، یا خواندن یا فراگیری آن حالت مقدمه تولیدی پیدا بکند اعدام و اجتناب از آن لازم است و دفع این مقدمه در صورتی‌که تولیدی باشد به هر شکلی لازم است، امام ارشاد می‌کند که مقدمات این باید از بین برود و در آن



شرایط از بین رفتن مقدمیت آن به این بوده که این را بسوزاند، جنبه احراق کتاب بما هوهو، این عنوان موضوعیت ندارد، درواقع پایه چیزی که ارشاد به حکم عقل است را از ابتدا ریختیم، عقل می‌گوید اگر مقدمه حرامی جنبه تولیدی پیدا کرد که می‌داند که وقتی این را انجام دهد در گناه می‌افتد می‌گوید باید مقدمیت آن را گرفت، آن وقت دفع مقدمیت تولیدی او به این بوده که بسوزاند، چون راه دیگری نبود.

بنابراین ارشاد به حکم عقل است و آن وقت خصوصیت احراق همه از وسط می‌پرد آنچه باقی می‌ماند همان حکم عقل است و امام ارشاد به حکم عقل می‌کند در مورد تطبیق حکم عقل به این بوده که این شخص با شرایط شخصی و فردی و موقعیتی که داشته این‌ها را بسوزاند، این هم یک‌جهت که احراق ارشاد است و آقای تبریزی و دیگران هم این را دارند و حرف درستی است در صفحه ۱۳۸ در کتاب ارشاد الطالب آقای تبریزی بحث کتب ضلال صفحه ۱۴۱ بعد از نجوم است دقیقاً همین را ایشان فرمودند «و اما اذا كان الامر المذبور ظاهراً في الارشاد الى الخلاص من القضاء المحرم فلا يكن في المقام الا اثبات الامر الارشادي مع احراز ترتب الحرام على الحفظ» یا علی حفظ که می‌گوییم یا خواندن، تعلم هر کدام از این‌ها باشد «و لا یرد فی ان ظهور الامر بالاحراق هو الثاني» البته ایشان اشکال سندی هم می‌کند که به نظر ما وارد نیست این نکته را که ایشان گفت دیگران هم دارند - که نکته خاصی نیست - این یک‌جهت که امر ارشادی شد؛ پس اولاً اطلاق در این نیست، ثانیاً ارشادی است.

سؤال:؟؟؟

جواب؛ نه اگر مولوی هم باشد این دو از هم جدا هستند، اگر مولوی هم باشد این یعنی نکته آخر را نمی‌زنیم که بگوییم مولوی است، مولوی هم باشد باز اطلاق ندارد، این مال آنجایی است که کتاب ضلالی منشأ گمراهی من بشود، والا فی حد نفسه حفظ کتاب ضلال یا خواندن آن اشکالی ندارد، ولی اطلاق نیست.

سؤال:؟؟؟

جواب؛ مولوی است ولی قبل آن دارد که حضرت فرمود: با این کتاب‌ها تو حکم می‌کنی؟ گفت بله.

جواب؛ نه اگر ارشادی باشد چیز تازه‌ای جز حکم عقل نیست، هر جایی حکم عقل هست این هم هست؛ یعنی نیازی به روایت نداریم ارشادی که شد، حکم عقل است.

سؤال:؟؟؟



جواب؛ نه این روایت آن را نمی‌گوید چرا؟ برای اینکه یک بار جدید مولوی و شرعیت در این ملحوظ نیست، این همان ارجاع به ارتکاز عقلی و عقلانی ما است اوامر ارشادی و نواهی ارشادی، اطلاق و تقیید آن تابع حکم مرجع است که حکم عقل است.

مبنای حکم عقل هم گفتیم که دامنه آن چیست و تا چه حدی است و با نکاتی که گفتیم که؛

اولاً حکم مقدمی است، حرمت ذاتی و عقاب ندارد؛

ثانیاً محدد به آنجایی است که تولیدی باشد و ثالثاً این حکم عقل به دفع مقدمیت است نه دفع المقدمه، این سه نکته را قبلاً گفتیم.

جواب، بله مورد است یعنی امام که سؤال می‌کند که این منشأ ضلالت تو و یک کار اشتباهی می‌شود؛ می‌گوید بسوزان، یعنی خود آن عنوان موضوعیت ندارد، بخاطر این است که تو حکم خلاف می‌کنی، یعنی خصوصیتی ندارد که کتاب باشد یا بسوزانی، چون اینجا امام از او سؤال می‌کند و می‌گوید چون منشأ یک حکم ضلال و اشتباه می‌شود، آن را بسوزانید.

سؤال:؟؟؟

جواب: نه اینجا تناسب حکم موضوع نمی‌گوییم بلکه چیزی بالاتر از این می‌گوییم، تناسب حکم و موضوع هم باید بحث بشود، اینجا از باب این می‌گوییم که اوامری که در مقدمات واجب می‌آید و نواهی که به مقدمات حرام تعلق می‌گیرد، به دلیل اینکه آن حکم عقل آنجا وجود دارد اولین ظهور آن در ارجاع به حکم عقل است این بخاطر اینکه حکم عقلی وجود دارد و باوجود آن حکم عقل آن اوامر و نواهی انصراف و انطباق بر آنها پیدا می‌کند.

جواب؛ نه ما می‌گوییم با توجه به وجود حکم عقل و این ارتکاز که چون حکم آمده روی مقدمه و ارتکاز ما در مقدمه این است که آن‌طور حرام است نه اینکه مطلق حرام باشد، این ظهور بخاطر پیش‌زمینه‌ای است که در ذهن ما و همه مخاطبان هست وقتی که الغاء خطاب شود، ذهن را به آنجا می‌برد.

سؤال:؟؟؟

جواب؛ بله در وجود مقدمه وقتی که امر به مقدمه تعلق بگیرد، عقل می‌گوید بخواهد اعمال مولویتی بکند، البته آنجا یک مقداری از اینجا قوی تر است.



بد نیست این نکته را توضیحی بدهم یکی از مواردی که ما دست از اصالة المولویه که برمی داریم آنجایی است که اگر امر بخواهد مولوی باشد، از آن لغویت لازم در وجوب مقدمه می آید عقل می گوید اگر شرع بخواهد در آوردن آن اعمال مولویت بکند این یک لغو است، عقل می گوید باید بیاوری، دوباره آن بگوید چیزی ندارد، در مقدمه واجب این دلیل داریم مگر اینکه معلوم بشود که یک جهت نفسی در آن هست، در مقدمه حرام به آن قوت نیست ولی به لحاظ اینکه مسبوق به زمینه فکری و ذهنی هست ادعای ما این است، نه اینکه بگوییم، غالباً همین ادعا را دارند، چون زمینه قبلی وجود دارد بر اینکه در اینجا آنچه مبغوض است همان حرام است و این در ذهن ما نیست که چیز خاصی در آن باشد اگر بخواهد در این مقدمه اعمال مولویت بشود به یک حیث زائد بر آن مقدمیت، قرینه خاص می خواهد در واقع یک قاعده کلی در مقدمه حرام داریم که نهی از مقدمه حرام با توجه به مقدمیت آن، اصل این است که چیز خاصی در آن ملحوظ نیست مگر اینکه چیز خاصی از خارج بفهمیم و ملحوظ شده، تمام مدعا این است که یک چیز عرفی و استظهاری است. بیش از این من نمی فهمم یعنی دلیل و برهانی که ندارد بلکه استظهار است؛ یعنی به ذهن نمی آید که «أُحْرِقُ كُتُبِك» که امام اینجا یا در هر مقدمه حرامی گفته، در واقع امام با فرض اینکه مقدمیت هم ندارد و در خارج از حدودی که عقل می گوید حرام است از باب مقدمیت باز هم می گوید در عین حال اینجا برخلاف مقدمه واجب استدلال قوی وجود ندارد، بیشتر استظهاری است.

سؤال:؟؟؟

جواب؛ این چیزی که شما می فرمایید دلیل بر ما است، می خواهیم بگوییم غیر از بحث کلی که نهی روی مقدمه حرام آمد ارتکازات ما آن را روی یک نهی مقدمی می برد و این یک قاعده کلی است غیر از این در اینجا خود امام چون سؤال می کند که آیا نگهداری تو به آنجا می کشد یا نمی کشد؟ می گوید بله به اینجا می کشد، می فرماید: پس آن را بسوزان، اینجا قرینه خاصه بر مقدمیت این داریم،

اولین دلیل این است که به طور کلی نهی ای که به مقدمه تعلق می گیرد ظهور در نهی مقدمی و ارشاد به مقدمه دارد؛ ثانیاً در اینجا قرینه خاصه این است که امام مطلقاً فرمود، اگر مطلقاً هم می فرمود حمل بر آن می کردیم، اینجا که مطلق فرموده قرینه خاصی داریم، امام فرمود که تقضی در اینجا به آنجا می کشد؟ مبنای آن قرار می گیرد؟ می گوید بله می گوید پس بسوزان.



معلوم می‌شود امام از باب مقدمیت نهی می‌کند، این شاهد برخلاف مدعای شما است شاهدی که ما در روایت داریم واقعاً شاهد قوی‌ای است بنابراین ادعای ما این است که حتی اگر این استفسال... هم نبود، ظهور در یک امر مولوی نداشت و حداقل اینجا نمی‌توانستیم به اصالة المولویه اعتماد بکنیم؛

ثالثاً اینجا قرینه خاصه داریم خود استفسال دلیل بر مقدمیت و ارشاد به مقدمیت است البته برخی خواسته‌اند در بعضی جاها بگویند که نمی‌شود الغاء خصوصیت کرد برای اینکه ممکن است در کتب نجوم یک جهت خاصه‌ای وجود داشته باشد، ظاهر این وجهی ندارد وقتی که کتب نجوم گفته می‌شود و مبنای از باب اشتباه و انحرافی که در آن هست دارد امام می‌فرماید: این اشکال در الغاء خصوصیت شاید وجهی نداشته باشد. این هم دلیل دیگری است که در اینجا هست که اگر مولوی باشد، اطلاق ندارد و ثانیاً معلوم نیست مولوی باشد.

سؤال:؟؟؟

جواب: این روایت از آن‌ها ساکت است کار به جاهای دیگر نداریم این دلالت بر غیر مورد کتب نجوم ندارد برای اینکه ممکن است در باب نجوم یک دلیل خاصی باشد، البته اگر مولوی بگیریم ممکن است کسی ادعا بکند که جای الغاء خصوصیت نیست ولی به نظر می‌رسد که جهت خاصی در نجوم نیست، نجوم که می‌گوید به عنوان کتاب‌هایی که منشأ یک احکام اشتباه و گمراهی می‌شود، از آن باب حضرت می‌فرماید، به نظر می‌آید الغاء خصوصیت آن تام باشد.

جواب؛ نه اینجا اولاً از اصالة الموجودیه دست برداشتیم، ثانیاً از اصالة المولویه.

جواب؛ وقتی که ارشادی شد، به تبع آن موضوعیت هم می‌پرد.

جواب؛ نه قبل از آن اطلاق را برداشتیم، اولاً گفتیم مولوی است ولی اطلاق ندارد که کتاب ضلال نگه ندارد،

درجایی است که منشأ ضلالتی یا اشتباهی شود و برای شخص ضلالت واضحی مترتب می‌شود،

اولاً؛ احتمال ضلالت اطلاق ندارد، فقط جایی می‌گیرد که می‌دانید ضلالت ایجاد می‌کند و چون اینجا می‌گوید می‌دانی ضلالت است، محدد به علم به ضلالت است و مولوی است. موضوعی است ولی محدد به یک صورت خاصی است نه حتی احتمال علم به آن،

ثانیاً؛ گفتیم که این ارشادی است، ارشادی که شد دیگر در آن اطلاق نیست، موضوعیت هم نیست همه این‌ها می‌پرد.





می شود یک وجه دیگری هم به این شکل گفت؛ بر فرض بگوییم مولوی است و اطلاق هم دارد، ممکن است بگوییم که این عنوان موضوعیت ندارد - این نکته ای است که به ذهن من می آمد ولی یادم می رفت که بگویم یادداشت هم نکرده بودم - ممکن است کسی بگوید مولوی است حتی اطلاق هم دارد، ارشادی هم نیست ولی احرق موضوعیت ندارد که بسوزانی ولی چون موجب گمراهی تو می شود از آن استفاده نکن.

سؤال:؟؟؟

جواب؛ نه برای تأکید بر اینکه می خواهد کامل بشود می گوید، یک استظهار است شاید بشود این را گفت. جواب؛ نه یعنی مدعا عین چیزهای قبلی نتیجه نمی دهد؛ ولی این نتیجه را می دهد که نباید از آن استفاده کرد ولی عنوان احرق موضوعیت ندارد، این خیلی مهم است که امام بگوید این کتاب را بسوزان، بسوزان یعنی دیگر استفاده نشود.

سؤال:؟؟؟

جواب؛ یعنی حتماً استفاده نکن، این را بده به کسی دیگر که استفاده نمی کند، اگر این حرف را غیر ما کس دیگری مثل آقای تبریزی یا آقای خوئی گفته بود، همه ساکت می شدند ولی چون ما می گوییم ...

سؤال:؟؟؟

جواب؛ نه یک وقتی می گوییم ارشادی که شد، موضوعیت هم می پرد ولی اگر گفتیم مولوی است آیا باز هم می توانیم موضوعیت را برداریم؟ می گوییم بعید نیست موضوعیت را برداریم.

سؤال:؟؟؟

جواب؛ بله این ظهورات عرفی است یعنی این عنوان عنوانی نیست که بخواهد خاکش بکند، نسوزاند این حد از موضوعیت که همه شما دست از آن برمی دارید، یعنی بسوزانم یا در دریا بیندازم تا آب آن را ببرد این فرقی دارد؟ می گوییم مقداری جلوتر بیاید احرق اینجا موضوعیت ندارد، منظور این است که جایی بگذار که مطمئن شوی استفاده نمی شود.

سؤال:؟؟؟

جواب؛ بله سازگار است ممکن است امری مولوی باشد ولی عنوانی که آنجا آمده بگوید موضوعیت ندارد، گفته خمر حرام است از این دلیل دیگر فهمیدیم که بالاینکه این دلیل شرعی است مولویت دارد، ولی دلیل دیگر می گوید



این عنوان خمیرت برای من مهم نیست، مهم مسکر است اگر این مسکر نبود اشکال ندارد و اگر مسکر بود اشکال دارد.

نه آن قابل جمع است ما می‌گوییم که:

اولاً: احرق اطلاق ندارد،

ثانیاً: ارشادی است؛ ارشادی که شد مولویت و موضوعیت همه کنار می‌رود فقط حکم عقل می‌آید؛

ثالثاً: برفرض بگوییم مولویت هم دارد و حتی اطلاق دارد ما می‌گوییم موضوعیت ندارد؛ یعنی همانطور که

أحرق برای اینجا کنایه است که کاری بکن که دیگر نتوانی از این استفاده بکنی، اینکه نتوانم استفاده بکنم یا باید بسوزانم یا در دریا بیندازم یا زیر گل بکنم یا در گنجینه‌ای بگذارم و کلید آن را بیندازم که دیگر برای من قابل استفاده نباشد.

سؤال:؟؟؟

جواب؛ امام عرفی حرف می‌زند اصلاً بحث خصوص عنوان احرق و این‌ها خصوصیتی ندارد.

سؤال:؟؟؟

جواب؛ نه می‌گوید مولوی است ولی این استفصال قرینه می‌شود برای اینکه این عنوان موضوعیت ندارد، برای

اینکه امام می‌گوید «تقضی» اگر به قضا تو می‌رسد، جلوی آن را بگیر، پس باز این استفصال،

اولاً: دلیل بر عدم اطلاق می‌شود،

ثانیاً: دلیل بر عدم مولویت می‌شود،

ثالثاً: دلیل بر عدم موضوعیت می‌شود برای همه این‌ها قرینه است.

سؤال:؟؟؟

جواب؛ نه می‌گوید بسوزان، آن وقت اصف الی ذلک کله، این نکته چهارم و قرینه دیگری است در اینکه

موضوعیت ندارد.

یک قرینه استفصال و ارتکازات بود، قرینه دیگر بر این نکته آخر که عدم موضوعیت است برفرض مولویت، این

است که معنای کلمه أحرق سوزاندن آن‌طوری نیست در عربی معنای أحرق یعنی نابود بکن و آن را از دسترس

خارج بکن.



جواب؛ نه مجازی نیست، حقیقت و مجاز که خیلی باید عوض کرد، دو کاربرد دارد؛ إحراق که می‌گوید یعنی بسوزان، از دسترس خارج کن.

سؤال:؟؟؟

جواب؛ می‌خواهم بگویم این قرینه عامه‌ای دارد، استعمال اصالة الحقیقه، جواب فنی آن را می‌دهیم اصالة الحقیقه در مجاز شایع خیلی محل تأمل است که اجرایش کنیم، مجاز بر فرض اینکه نگوییم اصطلاح جدیدی بود مثل علمی که در علم دینی به‌کار رفته بود، حتی این را هم نگوییم، می‌گوییم مجاز است ولی مجاز شایع است؛ می‌گوید برو کتابت را بسوزان این یعنی از دسترس خارج شد، بی‌فایده شد. ظاهراً در کاربردهای عربی و محاوره این زیاد است که سوزاندن و إحراق یعنی نابود کردن.

جواب؛ چنین ادعایی نیست، البته مقداری در این کتاب‌های عربی محاورات را به دست بیاورید که أحرقت یعنی چه و چه طوری به کار می‌رفته است؟ اگر واقعاً کثرت استعمال این طوری داشته باشد که لایبعد، اطمینان به این که ندارم، لایبعد در مجاز شارع مشکل است که اصالة الحقیقه بر آن جاری کرد.

جواب؛ ما باید اثبات بکنیم که در محاورات عربی هم چنین چیزی بوده.

سؤال:؟؟؟

جواب؛ کلی نیست برحسب مورد ممکن است درجایی قرائنی داشته باشیم که بدانیم این‌ها مولوی است.

سؤال:؟؟؟

جواب؛ شما از این چه استیحاشی دارید که در خود مقدمه واجب هر چه امر به مقدمه می‌آید می‌گویند همه ارشاد است.

جواب: آنجا هم امر به مقدمه اگر مطلق باشد، دیگر لغو نیست؛ اینجا که فرموده وضو بگیر، این‌ها مطلق است به‌عنوان مقدمه کاری با این ندارد، می‌خواهد بگوید فی حد نفسه مستحب است چرا حمل بر این نمی‌کنید؟ مقید آن لغو است والا در همان موقع وجوب مقدمه مطلق آن لغو نیست، درعین حال ارتکاز ما این است که وقتی که امر یا نهی روی یک چیز مقدمی می‌رود همان حیث مقدمیت را می‌گوید و اعمال یک حیث نفسیت دلیل خاص می‌خواهد عین وجوب مقدمه، مهم این است که استیحاش را از بین ببرید و بدانید که خیلی از بزرگان در خیلی جاها این را می‌گویند.



سؤال:؟؟؟

جواب؛ چیزی بیش از آنچه در وجوب مقدمه می‌گویند، نمی‌گوییم. صد دلیل می‌گوید غسل بکن، وضو بگیر، همه این‌ها می‌گویند که این حمل بر مقدمیت می‌شود، آن وقت در فرض مقدمه اگر بخواهد مولوی باشد، لغو است والا در همه آن‌ها می‌توانیم بگوییم که آقا این بر فرض مقدمیت نیست؛ بلکه مطلق می‌گوید، مولویت مطلق هم که لغو نیست، می‌خواهد بگوید این عمل مستحب است، همه موارد مقدمه، امر دایر بین است که مقدمیت را بگیرد آن وقت لغویت بیاید، یا اینکه مطلق را بگیرد منتهی به حیث مقدمیت، وقتی مطلق بگیرد، آن وقت مولویت آن هم لغو نیست، خیلی هم درست است نفسی و مولوی است، عین این داستان را اینجا هم می‌گوییم.

سؤال:؟؟؟

جواب؛ آنجا هم همه فقها همین را می‌گویند، فهم مقدمیت یک بحثی است که مقدمیت إما عقیلة أو عادیة او شرعیة، فی المقدمه است ولی در همه این‌ها فقها می‌گویند امری که به مقدمه آمده، این حیث مقدمیت دارد و لذا اگر بخواهیم روی حیث مقدمیت بگوییم مولویت دارد لغو است، در همه آن‌ها می‌توانیم بگوییم که بگوید مطلق است، چرا مقدمی آن را گرفتید؟ مطلق که شد لغو نیست، خود شارع می‌خواهد بگوید اینها فی حد نفسه با قطع نظر از مقدمیت رجحان و استحباب و وجوب دارد و لغو هم نیست، اعمال مولویت هم لغو نیست، چون خود شارع یک چیز تازه‌ای می‌آورد، عین این را در مقدمه حرام هم می‌توانیم بگوییم.

سؤال:؟؟؟

جواب؛ نه اگر یقین داری که دیگر بحث نداریم، می‌دانیم طبق ادله که نماز یک مقدمه‌ای به نام غسل دارد.

سؤال:؟؟؟

جواب؛ این اول بحث فقهی است دانیم که دو تا حکم دارد یا ندارد، می‌خواهیم بدانیم این ادله‌ای که حکم ذکر کردند، می‌خواهد غسل مستحب نفسی درست بکند یا فقط غیریت آن است؟ اصل این‌ها را حمل بر غیریت می‌کنند، با فرض غیریت، آن وقت می‌گوییم که لغو مولویت، والا اگر نفسی بشود که لغو نیست، پس در همه این مقدمات عقلی، شرعی، عادی، همه فقها بر اساس این ارتکاز عمل می‌کنند، این یک چیزی است که مقدمیت دارد، این حیث مارکی است که به پیشانی آن چسبیده، اصل این است که ما ارشاد به مقدمیت بگیریم، چیز تازه‌ای نمی‌گوید، الا اینکه بگوید؛ الوضو نور علی نور، یا دلیل خاصی بیاید، این بسیار میزان جاافتاده فقهی است و البته در خیلی از



چیزهای فقهی و اصولی به ارتکازات از آن عبور شده، باز نشده، آن وقت گاهی هم منشأ شبهه و اشکال می‌شود، خود این یک قاعده بسیار جاافتاده‌ای است یعنی همه فقها همین‌طور عمل می‌کنند.

ما در مقدمه حرام هم همین را می‌گوییم، نهی‌ای که به مقدمه حرام تعلق گرفت، مارک مقدمیت به آن خورده، یعنی این از حیث مقدمیت است که ارشاد می‌شود. لغو هم هست قیود مقدمه حرام می‌خورد و غیر از آن، اگر می‌خواهی اطلاقی به آن بدهی و آن را نفسی بکنی، عین این است که بخواهی به دلیل غسل و نردبان گذاشتن اطلاقی بدهید و نفسی بکنید و بگویید دیگر لغو هم نیست، آنجا این کار را انجام نمی‌دهید، در مقدمات عرفی هم همین است، وقتی که می‌دانم اول ماه باید پشت‌بام بروم و استهلال بکنم، استهلال بر من واجب شد صد تا دلیل هم بیاید و بگوید که برو بالای پشت‌بام، نردبان بگذار، مارک مقدمیت که به این خورده، البته آنجا مقدمیت عادی است، مقدمه عقلی باشد، مقدمیت عقلی به آن بده، مقدمه شرعی هم باشد، مقدمیت آن را از شرع فهمیدیم ولی دلیل که امر به آن می‌کند مارک مقدمیت همراه آن هست، بخواهیم دست از این برداریم و مطلق بکنیم و نفسی بکنیم دلیل می‌خواهد.

والسلام علیکم ورحمةالله وبرکاته. و صلی الله علی محمد و آله الاطهار